

نسبت هنر ملی با هنر جهانی

دکتر قطب‌الدین صادقی

لازم است پیش از هر چیز یادآوری کنم که مطرح کردن چنین عنوان و پرسشی به خودی خود در بردارنده یک تضاد روشن و بدیهی است: حقیقت این است که مفهوم «هنر جهانی» از یک سو اشاره به جریانی شتابناک از قدرت فرهنگی بزرگ و یکسستی می‌کند در ابعاد و اندازه جهان، و از سوی دیگر «هنر ملی» نشانگر فرهنگی است متعلق به کشوری کوچک، جدا و یا نسبتاً مستقل که هنوز نقش و جایگاه واقعی خود در ارتباط با این هنر گسترده جهانی را نیافته است. و نه تنها با آن سنخیت ندارد و یکی نشده است، بلکه در یک ارتباط متخاصم و رو در رو نیز قرار دارد. بنابراین برای طرح درست موضوع نخست لازم است تا پدیده جهانی شدن را توضیح کافی داد تا بتوان در پرتو آن به درستی دریافت هنر جهانی دارای چه ویژگی‌ها و مشخصاتی است. گفتن ندارد جهانی شدن هنر مفهوم تازه‌ای نیست و در دوره‌های کهن‌تر و پیشتر تاریخ نیز هر بار به شکل‌های مختلف وجود داشته است.

از فرهنگ یونانی گرفته تا فرهنگ اسلامی، تاریخ و جغرافیای زمین نمونه‌های فراوانی از آن به خود دیده است. اما در این سطح و اندازه، به گونه‌ای که خاستگاه آن تا بدین پایه مهم و گسترده باشد، تا به حال دیده نشده است و در نوع خود بی‌نظیر است. واقعیت امر این است که جهانی سازی معنایی چندان ساده و سر راست ندارد و در نهایت می‌تواند دو رویه یا دو معنای کاملاً متفاوت از هم داشته باشد. به گونه‌ای که با کمی اغماض می‌توان آنها را «مثبت» و یا «منفی» تلقی کرد.

الف - جهانی سازی با رویکردی مثبت

از این دیدگاه جهانی سازی را بی‌هیچ گمان و تردید باید ادامه تحولات بزرگ تاریخ بشر، فرایندی قهرآمیز و مرحله‌ای گریز ناپذیر از روند تکامل تاریخ به حساب آورد که برخاسته از روند رو به جلو دانش عمومی و تکوین علوم اجتماعی و تکنولوژی روز بشر است. اگر انقلاب کشاورزی را نخستین گام تسلط انسان بر طبیعت بنامیم و تلاشی برای تسلط انسان بر جهان پیرامون و سرآغاز همه آئین‌ها و شناخت‌های بیشتر از طبیعت و دانش اساطیری بشر، بی‌شک در انقلاب صنعتی انسان با خردگرایی و بینش تکامل یافته خود می‌آموزد تا چگونه به یاری دانش و تکنولوژی نه تنها بر طبیعت بلکه بر جامعه نوین با همه پیچیدگی‌های آن چیره گردد. و سرانجام در سومین و فراگیرترین انقلاب یعنی انفورماتیک برای همیشه به سنت پشت کرده به مدرنیته می‌رسد و از طبیعت دل‌کنده به فرهنگ شهری روی می‌آورد و این نه تنها به یاری تأثیر زیاد رسانه‌های جمعی نوین، بلکه در اثر تأثیرات اقتصادی و مادی پیشرفته، توسعه و گسترش شیوه زندگی شهرنشینی و نیز پیدایش کالاهای خصوصی و متفاوت و پیشرفته است. بی‌تردید این روند را نه می‌توان کنترل کرد، نه می‌توان به درستی سنجید، و نه دریافت که تا چه پایه و از چه کشور و چه فرهنگی برخاسته است. قدر مسلم آن است که خاستگاه این پدیده، جهان در ابعاد کامل آن است و محصول دانش و تجربه همه کشورهای صنعتی پیشرفته به حساب می‌آید و حتی می‌توان افزود که در آینده روند آن شتاب و گستردگی باز هم بیشتری خواهد یافت.

تا بدان پایه که زیستن در این جهان سرشار از دانش و تناقض و پیچیدگی، عرصه را بر بسیاری از کشورها تنگ می‌کند و فشار و محدودیت‌هایی را به وجود خواهد آورد که از شتاب و توان مدرنیته سرچشمه می‌گیرد. این شتاب نیز بی‌هیچ گفت و گویی امری قدری و بی‌بازگشت است. به گونه‌ای که هر گونه تعاریف ثابت و هویت‌های ماندگار را دچار تحول دائم و تشتت روزمره می‌کند. بدیهی است طراحان و مجریان این پروسه بیشتر اربابان رایانه‌ای هستند و بیشتر آنها سخت وابسته به منابع تولید اطلاعات اند و جز نبوغ و ابتکار چیز دیگری در سر ندارند. در این پروسه البته به دلیل از بین رفتن قید و بندهای جغرافیایی، در هم شکستن فضاها، بسته فرهنگی و حرکت در جهت ناتوان کردن نیروی دولت - ملت‌ها و گسترش توان نیروهای گوناگون ملی و غیر ملی، علاوه بر یکپارچگی و یکسان سازی، نوع چند پاره‌گی فرهنگی یا چندگونگی فرهنگی هم پدید می‌آید که درجای خود می‌تواند وسیله بیان فرهنگی و یا هویت یابی بسیاری از فرهنگ‌های کوچک به لطف شرایط و ابزارهای جدید باشد. بنابراین باید خوش بینانه علم و پیشرفت‌های علمی را باور داشت و نباید حتماً اندیشید که توطئه‌ای جهانشمول در کار است و کشور یا گروهی

از کشورها در پی نابودی و اضمحلال سایر کشورها کمین کرده‌اند.

ب - جهانی سازی بارویکردی منفی

نوع منفی نگرش به پدیده جهانی سازی دیگر یک امر علمی و سازنده در جهت روند تکامل بشر نیست و دیگر کسی آن را دانش و فرهنگ به حساب نمی‌آورد، بلکه بیشتر از هر چیز، امری اقتصادی است آن هم اقتصادی با پشتوانه یک استراتژی سیاسی جهان خورانه با مناسبات و توان مالی نیرومند بازار جهانی. در این دیدگاه، جهانی شدن نه طرح و تکرینی علمی بلکه روندی تحمیلی و مخرب و ویرانگرانه است از سوی امپریالیسم غرب و به خصوص آمریکا، که برای یکپارچه کردن جهان صورت می‌پذیرد و هدف آن پیش از هر چیز تداوم اقتصاد مسلط غربی به یاری غول های چند رسانه‌ای است. بدیهی است در این چارچوب دیگر نباید از انتقال دانش و فرهنگ سخن گفت بلکه باید واژه انحطاط و انهدام را به کار برد زیرا هدف این اقتصاد مسلط در یکپارچه سازی جهان به شکلی ظاهراً مدرن، تنها این است که به یاری شرکت‌های چند ملیتی و گسترش شهرنشینی در ابعاد تازه، گرایش به سرمایه‌داری را به شدت ترویج دهد، مصرف گرایی را رواج بخشد، انسان مصرفی تربیت کند، و از این طریق ارزش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خود را تا دورترین نقاط جهان گسترش دهد. تردیدی باقی نیست آنچه بستر مناسب جهانی سازی با مشخصاتی از این دست را فراهم می‌آورد، اقتصاد زدگی و مصرف گرایی سودجویانه است.

به گونه‌ای که کم کم همه می‌آموزند در این اقتصاد همه چیز، از جمله هنر و فرهنگ اندیشه قابل تبدیل شدن به کالا و به طریق اولی پول است. به شهادت گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۹ سازمان ملل متحد، ایجاد بازار جهانی برای این گونه داد و ستدها به یاری ۶۲ هزار شرکت چند ملیتی با هفتصد هزار شرکت وابسته به آنها صورت می‌گیرد که در کل ۸۰٪ تجارت جهانی را در انحصار خود دارند به گونه‌ای که سرمایه تنها ۱۰۰ شرکت آنها ۲ تریلیون دلار است و ۹۰٪ معاملات جهان زیر سلطه بازارهای آمریکاست. قدرت بی حد و حصر این اقتصاد باعث می‌شود تا شیوه‌های زیستی و حتی معیشتی و فرهنگ روز جهانی کم کم آرایش و ظاهری از نوع اقتصاد مسلط به خود گیرد. و همچون « قدرتی آرام» و خزننده و بی‌میاور همه جلوه‌های زندگانی جهان را یکدست کند و از آن خود سازد. بیشترین نمود این قدرت آرام را می‌توان در نوع معماری، موسیقی، پوشاک، غذا، فیلم و رفتارهای اجتماعی گوناگون مشاهده کرد. برای مثال کافی است یادآوری کنیم که بنا به گزارش فرهنگی ۱۹۹۹ یونسکو ۸۵ درصد فیلم‌های نمایش داده شده در جهان از محصولات هالیوود اند و تنها در اروپا ۷۰ درصد از تماشاگران فیلم آمریکایی

دیده‌اند و ۵۰ درصد در آمد خالص این فیلم‌ها نیز به هالیوود بازگشته است.

موقعیت هنر جهانی

در این حقیقت هیچ تردیدی نیست که چه روند جهانی شدن را امری علمی و در جهت سیر تکامل بشر بدانیم، و چه پروژه‌ای تحمیلی و مخرب و سازمان یافته از سوی بازار جهانی و شرکت‌های چند ملیتی، نتیجه یکی است و تغییری در هجوم بی‌امان الگوها و شیوه‌های فرهنگی و هنری غرب ایجاد نخواهد کرد و نتیجه‌اش برای کشورهای از نظر اقتصادی کم توان، چیزی جز عدم امنیت و آشفتگی و ناپایداری نخواهد بود. دیری است غرب برای باز کردن جای پای سیاسی بیشتر، به منظور حفظ سیطره اقتصادی خود تلاشی همه جانبه را در سه محور انجام داده و پیگیری خواهد کرد که عبارتند از :

۱. گسترش تجدد

این امر به یاری صنعت گراشی و تکثر همه مصنوعات و فرآورده‌های ساخته غرب صورت می‌گیرد و به یاری آنها روابط، مناسبات و ارزش‌های دیگران سخت دستخوش تحول می‌شوند. کافی است به چند عنصر مهم ارتباطی مانند تلفن، تلویزیون و یا اتومبیل اشاره کرد.

۲. گسترش جهانی شدن فرهنگ مصرفی

بدترین جایی که خطر استحاله فرهنگی آن از همه جا بیشتر است، همین گسترده شدن فرهنگ مصرفی است. این استحاله عمدتاً به واسطه محصولاتی است که در غرب، و به ویژه آمریکا، تولید و تکثیر و توزیع می‌شوند. تولید این محصولات با این ایده اساسی صورت می‌گیرد که باید در یک جامعه مصرفی شهروندان همواره بیشتر از حد نیاز خود مصرف کنند. نمونه‌های معمول و روزمره این گونه کالاهای مصرفی عبارتند از: ایجاد کانال‌های ماهواره‌ای، تولید فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی، خوراک همبرگر، رستوران مک دونالد و نوشابه کوکاکولا. ویژگی عمده و نکته بارز فرهنگ مصرفی در این است که ارزش همه چیز را در قابلیت خرید و فروش آن می‌دانند. بنابراین روند تولید و توزیع هر کالایی می‌تواند تهی از هر گونه احساس، اخلاق و خرد ورزی باشد.

۳. فراگیر شدن فرهنگ امریکایی

به یاری یک رشته از مناسبات اقتصادی و سیاسی در حال توسعه از دهه ۱۹۹۰ به بعد و پس از فرو پاشی شوروی، امریکا به قدرتی واحد و بی‌رقیب تبدیل شده است. از مدل‌های گوناگون لباس گرفته تا غذا و ورزش، و از موسیقی و فیلم‌های خشونت بار و اروتیک تا سیطره شکفت انگیز زبان انگلیسی، همه از پیامدهای این یکه تازی است. تنها در زمینه زبان می‌توان یادآوری کرد هم اکنون ۲۸۰ میلیون تن بدان تکلم می‌کنند.

۲۵۰ میلیون نفر دیگر از آن به عنوان زبان دوم استفاده می‌کنند و یک میلیارد نفر نیز در حال فراگیری آنند. و از آن مهمتر ۸۵ درصد از سازمان‌های بین‌المللی در مناسبات تشکیلاتی و مکاتبات اداری خود از آن استفاده می‌کنند.

در زمینه‌های فرهنگی نیز آمریکا با تولید آثار هیجان انگیز سطحی، عوامانه و سهل الوصول خود، فرهنگ عامه جهان را در همه عرصه‌های تحصیل و بهداشت و تفریح و مسکن و تغذیه زیر پوشش گرفته است و حتی در زمینه الگوی زیبایی انسان نیز توفیق یافته است تا زیبایی مرد و زن از نوع و اندازه کالیفرنایی را در جهان به عنوان الگوی برتر در همه جا به ثبت برساند.

«طاهرین جلون» رمان نویس و تحلیلگر روزنامه لوموند در سال ۱۹۸۱ طی یک پژوهش نشان داد که تعداد ویدئوهایی که در کشورهای حاشیه خلیج فارس مصارف داخلی و خانوادگی دارند، به تنهایی برابر همه ویدئوهایی است که در سرتاسر قاره اروپا مصرف علمی و کاربردی دارند. او در آن پژوهش نشان داد که خوراک روزمره این ویدئوها، فیلم‌های مبتذل و سرگرم کننده آمریکایی است که به دلیل کثرت مشاهده آنها، از کل فرهنگ اسلامی-عربی این ممالک همچون کوه موریانه جزیره‌های نازک و بیرونی باقی نمانده است. بنابراین هنر جهانی بی‌اعتنا به وجود دیگران یا تفاوت‌ها، همواره در پی گسترش خود به عنوان هنری مصرفی و یکسان ساز در حال تولید و توزیع است و به انعطاف یا عدم انعطاف هیچ کشور و فرهنگی نیز کاری ندارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فرهنگ ملی و فرهنگ جهانی

تردیدی نیست ما در دوره گذرا به سر می‌بریم. دوره دل‌کندن از سنت و گذشته و دل بستن به تازگی‌ها و آینده. در این دوره است که به دلیل توسعه شهرنشینی، پیدایش کالای صنعتی نوین و پیشرفته، و تأثیر زیاد رسانه‌های جمعی مانند ماهواره، تلویزیون، اینترنت و غیره. و نیز رواج تکنولوژی و علم و خردگرایی، همه داشته‌های کهن که بخش مهمی از آنها تعلق به فرهنگ شفاهی است، در رویارویی با ذوق و هنر و اندیشه وابسته به جهان تکنولوژی برتر غرب، کم‌کم رنگ می‌بازد و یک اقتصاد هنری - مصرفی جهانی و نیرومند به گونه‌ای آرام در همه عرصه‌ها اندک اندک از برون و برون ذوق، اندیشه، قدرت تولید هنری و استعدادهای ملی را دگرگون می‌کند و آنچه را نشان دهنده هویت ملی و قومی و اجتماعی ماست دستخوش تغییرات بنیادین می‌سازد.

آیا این تغییرات بنیادین موجب اضمحلال است و به دنبال خود فروپاشی بیشن، از خود بیگانگی، فراموشی سنت‌ها و ارزش‌ها، ترک شیوه‌های ابداع هنر خودی و تمت تسلط فراگرفتن فکری - هنری توسط قدرت‌های سیاسی - اقتصادی بیگانه را به دنبال دارد؟ یا

نه جهانی شدن هنر موجب می شود تا شیوه خلاقیت ما با فرهنگ و هنر قدرت‌های برتر یکسان شده و بدین ترتیب موانع ریز و درشت هنری و جنبه‌های منفی و کهنه و دگم فرهنگی مان از میان برخیزد؟

حقیقت امر این است که باید با شهامت اخلاقی هر چه تمام‌تر بپذیریم در همه حال « تحول و دگرگونی» بخشی از هویت ماست و هیچ نباید از آن واهمه به خود راه داد. این راست است که «بی‌شکلی» و یا «دگرگونی سریع شکل‌ها» الگوی زندگی دوره معاصر است، و از نشانه‌های جهان نوین یکی همین چند پارگی، روزمره‌گی و سیال بودن هویت‌هاست. دیری است سکون و رکود دیگر با سرعت زمانه نمی خواند و پویایی در همه عرصه‌ها جایی برای انفعال باقی نگذاشته است. بنابراین باید به جای مویه و ماتم و اندوه برداشته‌های گذشته، در پی تفاهم هوشمندانه با جهان امروز و رهایی خردمندانه از این بن بست بود. باید به جای واکنش منفی و درها را به روی خود بستن (که غیر ممکن است) و ندیدن صورت مسئله (که عاقلانه نیست) با چشمان باز به روبه رو نگریم. از این نظر پناه بردن به هر گونه ناسیونالیسم دگم و بسته انکار قضیه است نه حل کردن آن. و هرگونه افراط و تفریط بازی، بهره‌سیاسی بردن از قضیه توسط اقلیتی فرصت طلب خواهد بود. بنابراین برخورد سیاسی و سیاستمدارانه با قضیه را نمی‌توان چندان جدی و کار ساز پنداشت. برخورد عوامانه با این مسئله نیز چندان راهبردی نمی‌تواند باشد. زیرا فرهنگ عامه خود تقلیدی‌ترین و صدمه پذیرترین فرهنگ‌هاست. بنابراین تنها در سایه یک تحلیل و شناخت همه جانبه، با اتکا به یک فرهنگ عمومی نیرومند و توسط خالقان فرهنگ ابداعی، و توسط صاحبان هنر و اندیشه فرهیخته است که می‌توان دست به آزمون و ابداع و خلاقیت زد. نتیجتاً در این دوره بحرانی، پویایی فرهنگ را تنها می‌توان از خلاقان مبتکری انتظار داشت که قبل از هر چیز هنر ملی خود را به درستی می‌شناسند، و راه‌های پویا کردن و تداوم بخشی آن را، به قرار زیر، به خوبی آموخته‌اند:

الف - بازخوانی گذشته

نخست روشن کنیم که فرهنگ و هنر ملی هر سرزمینی محصول ذوق، خرد، تجربه، خلاقیت و شور عاطفی یک ملت در طول سده‌ها تاریخ پر از فراز و نشیب آن است، مدیوم‌هایی است فرهنگی که در دوره‌های پیشتر به بهترین شکل ممکن رابطه بین مردم و هنرمندان و عوام و فرهیختگان را فراهم آورده است و ارتباط انسان با جامعه، طبیعت و ماوراء طبیعه را به خوبی تنظیم و بیان کرده است. در نتیجه این زبان گویا، سرشار از معانی، نمادها و شکل‌ها و کدهای پیچیده هنری است و با خودآگاه قومی و ذوق و اندیشه

و هویت مردمان یکی شده است. بنابراین نابودی یا فراموشی آنها در حکم از دست رفتن بخشی از همان هویت است. بنابراین استمرار و هویت فرهنگی و هنر ملی را تنها در استمرار و تداوم شکل خلاق و ابداعات آن می‌توان به دست آورد و نه در تکرار یا ترک کردن آن. سؤال این است: آیا نمی‌توان در روندی خلاق و دوباره اندیشیده شده همه این دستاوردها را دوباره وارد چرخه خلاقیت‌های روز کرد؟ و با روشی خلاقانه همه آنها را بازخوانی کرد و برداشتی نو از آنها ارائه داد؟ نکته بعدی این است: حال که همه چیز در جهان یکسان ساز کنونی تبدیل به کالا و تفنن شده است، این بر «فرهیختگان» است که دوباره از هنر، کیفیتی والا و فرهنگی بسازند و نه کالایی مبتذل و تجاری و سود ده. باید بر کیفیت آن تکیه کرد و نه بر کمیت اش. زیرا این هنر با اسطوره‌ها، نمادها و باورها پیوند دارد و اینها همه کیفی اند و نه کمی. از آن گذشته به دلیل وابستگی بخشی عمده از هنرهای ملی به «زبان»، هر یک از مظاهر این هنر و فرهنگ، سرشار از لایه‌های متعدد چندگانه روانشناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، نشان‌شناسی و نماد‌شناسی‌اند. این تحلیل اما هرگز به معنای موزه‌ای کردن فرهنگ و هنر نیست، بر عکس باید آن را تا می‌توان با طراوت و پویا ساخت و یکی از راه‌های پویا ساختن آن سود بر گرفتن از انواع هنرهای محلی در شکل و ریتم و نماد و آئین و ارتقا دادن آنها به عنوان پشتوانه‌هایی تازه و بکراست. باید در راستای ایجاد تحرک در درون مرزهای جغرافیایی و تاریخی خود، از همه ذخایر و امکانات گوناگون و بالقوه فرهنگی خود سود برگرفت، تا همچنان ناممکن و ویژه باقی ماند. تا در عین هماهنگی و نزدیک شدن به دیگران، همواره خود و یگانه باقی ماند. و این ممکن نیست مگر در پرتو نقدی قراگیر و خردورزانه و مردمی و در فضایی دموکراتیک و شاداب و بدون تبعیض.

ب - پاسداری از پژوهش

تنها در حفظ شیوه‌های خلاقه کهن یا در تکرار درونمایه‌های قدیمی نیست که می‌توان به پاسداری از فرهنگ با هویت و هویت فرهنگی برخاست. از اینها مهمتر دست به پژوهش زدن است در اطراف هر شکل و ذوق و موضوعی. باید بدون تعصب و خودشیفتگی یا ایده‌السم‌های کاذب، دست به تفحص و تحقیق و پژوهش زد و آنها را از ریشه شناخت. زیرا اصالت در تکرار نیست، در اندیشیدن به راهی است که نیاکان ما پیشتر از ما رفته‌اند، و در سهم خلاقانه‌ای است که ما به این میراث کهن افزوده‌ایم. بنابراین پژوهش را باید با آگاهی و شناخت و دانش توأم کرد. زیرا با توهم و احساسات کور تعصب آمیز، آدمی تنها گمراه‌تر می‌شود و هرگز به عقلانیتی نو دست نمی‌یابد. و بی‌تردید آنچه به این پژوهش روحی خلاق می‌بخشد، قدرت درک است: درک قابلیت‌های خود، درک یکدیگر

درک دیگران، درک حال و گذشته، درک رابطه خود و همسایگان، درک فرهنگ‌های بزرگ و کوچک، درک فلسفی ماهیت «دیگری» و دیدن او تا او نیز مرا به تمامی دریابد و به روشنی ببیند و باور کند.

ج - تولید نه مصرف

بدترین شکل انفعال، مصرف کردن محصولات دیگران بدون تولید کردن کالای فرهنگی خودی است. اما این تولید باید دارای کیفیت برتر و محتوای جدی باشد و در عین حال بسیار متنوع و گوناگون، تا بتواند در عرصه جهانی در کنار خلاقیت‌های دیگران عرض اندام کند و نظرها را به خود جلب نماید. برای رسیدن به این تولید دارای کیفیت برتر، که می‌تواند سرچشمه هر نوع اعتماد به نفس واقعی باشد، (می‌گویم واقعی و نه کاذب، زیرا این اعتماد به نفس زمانی راستین است که متکی به دانش و دانایی و خلاقیت دارای کیفیت باشد) باید از هر نظر در چهار زمینه:

۱. نیروی انسانی

۲. سرمایه

۳. تکنولوژی

۴. وجود سازمان‌ها و ساختارهای نوین هنری

دارای شرایط و امکانات در خور توجه یا دست کم قابل قبولی باشیم.

منظور از نیروی انسانی گردآوردن آدم‌های بی‌تخصص و مبتدی نیست، نیروی انسانی خلاق پیش از هر چیز یک نیروی انسانی کارآمد، توسعه فرهنگی یافته و متخصص است که توأم با قدرت ابداع، توان تولید و مهارت فنی روز را دارد. مدرک داران بی‌تخصص و حراف و ناتوان جز این که باری بر چهل ما بیفزایند کار دیگری نمی‌توانند بکنند.

از سوی دیگر بدون پول و امکانات مادی اولیه نیز نمی‌توان دست به هیچ خلاقیتی زد. زیرا با فقر و کمبود سرمایه فیزیکی هیچ ابداع و اندیشه‌ای جامه عمل نخواهد پوشید. و از آن مهم‌تر زمان آن فرا رسیده است تا این دیدگاه را تغییر دهیم که برای هر تیر و تخته‌ای می‌توان هزینه کرد اما برای اندیشه و احساس و تولیدات هنری نباید هزینه‌ای پرداخت.

سومین نیاز یک روند تولیدی هماهنگ با سرعت و ابداع و تأثیر امروز هنر جهانی این است که، گستردگی و پیچیدگی‌های هنر نوین در همه حال و همه جا نیازمند امکانات فنی و تکنولوژی پیشرفته است. و زمانی تولید هنری جذاب و هوشمندانه خواهد بود که از روش‌های کند و صنایع دستی وار و تفتنی و فردی از نوع سنتی فاصله گیرد. زیرا یک اصل علمی می‌گوید همواره میزان حقیقت به دست آمده با ابزاری که برای کسب و دریافت آن به کار برده می‌شود نسبت مستقیم دارد. بدون امکانات فنی نوین و پیش‌تاز

مرکز نمی‌توان دست به ابداع و خلاقیت هوشمندانه، تازه و پیشرفته زد.

چهارمین و آخرین شرط تولید هنر و فرهنگ ملی تأثیر گذار در جهان امروز، نیاز مبرم ما به وجود سازمان‌ها و ساختارهای نوین است. به راستی چگونه ممکن است با ساختارهای کهن، روابط معمول و مدیریت‌های ساده و ناکارآمد به رقابت و تعامل با ساختارهای نوین، روابط پیچیده و چندگانه و مدیریت‌های علمی جهان امروز پرداخت. معرفی خود و قابلیت‌های خود نیازمند روش‌ها، ابزارها و ساختارهای پیشرفته و ماهرانه‌تری است که از ضرورت و نیاز آنها سخت بی‌خبریم. شاید ذکر مثالی ساده بتواند آماده نبودن ما در این زمینه را از هر نظر آشکار سازد:

رابرت ویلسون نویسنده و کارگردان آمریکایی که یکبار نیز با اجرای نمایش « نگاه مرد کر» و اجرای نمایشی چند شبانه روزه در کوه چهل تنان شیراز، همان جشن هنر شیراز نیز بوده است، هم اینک برای معرفی کارهای نمایشی خود و ارتباط با مراکز تئاتری جهان برای بستن قرارداد و اجرای نمایش در خارج از آمریکا، دفتری شبانه روزی با دوستان کارمند و کاریاب خبره و مجهز به آخرین فن‌آوری پیشرفته روز دارد. مابرای عرضه کل آثار فرهنگ ملی خود چند کارمند و کاریاب یا چه تعداد و میزان ابزار پیشرفته و فناوری روز را داریم؟

نتیجه‌گیری

امروزه با توسعه جهان به شکلی تک قطبی و زیر سلطه خرد کننده کارتل‌های چند ملیتی اقتصادی، و مخاطرات جدید یکسان سازی جهانی را ندیده گرفت.

باید به عوض ستیزی بیهوده، انکاری عبث یا تسلیمی خفت بار، که نتیجه‌ای جز انفعال در همه زمینه‌ها در پی ندارد، هوشمندانه دست به خلاقیت زد و با اتکا به خردگرایی، باور به تکثر گرایی، به کارگیری فناوری پیشرفته، و به یاری و همت نیروهای متخصص و کارآمد، یکبار دیگر سنت‌های مرفی فرهنگ و هنر دیروز را بازآفرینی کرد و در ارتباطی سالم و عقلانی با ریشه‌های کهن و میراث‌های گرانقدر و گزینش شده، خلاقیت‌های هنری اصیل و دارای کیفیتی عرضه کرد که با محصولات پیشرفته جهان از نظر تکنیک و تأثیر برابری کند. زیرا پیوسته بر گسترش روابط در جهان افزوده می‌شود و ما در حوزه ارتباطات گسترده دنیای امروز، و در کنشی متقابل و تعاملی فرهنگی و دامنه دار با سایر فرهنگ‌ها، ناچاریم حضوری فعال و اصیل و آبرومندانه در جهان داشته باشیم. حضوری که با نشخوار کردن تجربیات پنجاه سال گذشته اروپا، زیر عنوان فریبنده « تجربه» مثلاً به عنوان آثاری مدرن و امروزی، نمی‌توان مدعی بود که با جهان وارد تعامل فرهنگی شده‌ایم. یا با اجرای آثاری با شخصیت‌هایی چون « هری پاتر»، «پینوکیو» و « سیندرلا»

نمی‌توانیم به عنوان «نماینده» مثلاً تئاتر امروز ایران در عرصه جشنواره‌های جهان آبرو داری کنیم. یا با اجرای نمایش‌هایی براساس زندگی، یا به دروغ و ریا مصائب اولیای مسیحیت را دستمایه آثاری قرار دهیم که از آنها، از نظر شکل و محتوی و سنت‌های هنری، جز شناختی دور و تجریدی نداریم. یا با نوشتن و اجرای آثاری در مورد قربانیان جنگ جهانی دوم مثلاً، به دفاع از کسانی برخیزیم که امروزه ماهیتی صد چندان متضاد و متفاوت دارند. یا با ارائه عرفان شیک و سطحی و تجاری هندی، با چاشنی حرکات موزون مدرن و موسیقی فضایی غربی، نمی‌توان سرگشتگی نسل امروزی را به عنوان اثری نمونه و ملی در چند جشنواره به جهانیان نشان داد.

نمونه‌هایی که بر شمردیم همه مثال‌هایی زنده از کژ فهمی سالیان اخیر ما در درک هنر ملی و نوین و عرضه آنها در جشنواره‌های جهانی بودند. و همه از این اشتباه فاحش رنج می‌برند که در همرنگ شدن با ذوق و تفکر و زیبایی شناختی برخاسته از سیاست و اقتصاد کشورهای غربی و به خصوص آمریکا، سعی می‌کردند گوی سبقت را از یکدیگر ببرایند. زیرا نوین بودن را در «خود نبودن» می‌جستند و خلاقیت را در «شبیه دیگران» بودن. و این همه از «شرم خود نبودن» است و تلاش برای دیدن خود از نگاه دیگری. آنها به جای آن که با «اصالت محلی» بیندیشند و با تبحر و «توانایی جهانی» دست به عمل بزنند، ناشیانه جهانی «می‌اندیشیدند» و با «ضعف محلی» دست به عمل می‌زدند. اشتباهی که نا هنجارتر از آن وجود ندارد. زیرا نتیجه محتوم آن نابودی هویت، اصالت، خلاقیت و همه جذابیت‌های هنر ملی است.

«که یه رکه گار» در کتاب «بیماری کشنده» خود دو نوع ناامیدی را بر می‌شمرد و آنها را از همدیگر فرق می‌گذارد. او نوع نخست آن را زنانه و زمینی می‌داند، زیرا این ناامیدی منفعلانه و بر علیه خود است چون فرد نمی‌تواند خود را آن گونه که هست بپذیرد. بنابراین با خود سخت بیگانه است.

ناامیدی نوع دوم را «که یه رکه گار» مردانه و متعالی می‌نامد و این بدان سبب است که فرد می‌خواهد خود بماند اما جهان و دیگران می‌خواهند که او تبدیل به دیگری شود و خود نماند. چنین است که گاه برای خود ماندن باید علیه جهان و دیگران شورید.

پرسش نهایی این است: حال باید دست به انتخاب کدام گونه ناامیدی زد؟ و پرسش نهایی‌تر: در این دوره تحول و تکامل و تعامل و هویت سیال، آیا باید اصلاً ناامید باقی ماند؟